# جلسه 47-271

**‌شنبه - 01/10/۹7**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

## به مقتضای اطلاق موثقه ابن بکیر نماز در محمول حرام‌گوشت هم باطل است خلافا للسید السیستانی

مسأله 16: لافرق فی المنع بین ان یکون ملبوسا او جزء منه او واقعا علیه او کان فی جیبه بل و لو فی حقة هی فی جیبه.

صاحب عروه فرموده در همراه داشتن اجزاء حیوان حرام‌گوشت که مبطل نماز هست، فرقی نمی‌کند که لباس مصلی باشد یا جزء لباس باشد، ‌مثل دکه لباس باشد یا روی لباس ریخته بشود یا روی بدن مصلی مثل یک تار موی گربه روی لباسش است یا روی بدنش است یا در جیبش گذاشته، ‌حتی اگر داخل در یک محفظه‌ای داخل جیبش بگذارد همه این‌ها مبطل نماز است.

عرض کردیم مخالفش برخی از بزرگان هستند از جمله آقای سیستانی. گفتند یا باید ملبوس باشد این اجزاء حیوان حرام‌گوشت یا در مورد بول و روث و عرق و آب دهان بدن یا لباس ملوث بشود به آن. اما این‌که چند تار موی گربه روی بدنش است دلیل ندارد بر مبطلیت چون صدق نمی‌کند صلی فیه، ظرفیت صدق نمی‌کند. منتها در مورد بول و روث و امثال آن، چون لباس نیست، حمل کردیم بر اقرب المجازات که لباس یا بدن ملوث شده به بول و روث ما لایؤکل لحمه. که قبلا این را بحث کردیم و جواب دادیم عرض کردیم ظاهر الصلاة‌ فی وبره و بوله و روثه و کل شیء منه فاسد، ‌این است که این "فی" به معنای مع بکار رفته‌، متفاهم عرفی این است.

## همراه بودن حرام‌گوشت زنده با مصلی به شکلی که مصلی مسلط بر او باشد، مبطل نماز است

[سؤال: ... جواب:] اینی که ما بگوییم منصرف هست مانعیت ما لایؤکل لحمه به لایؤکل لحمه‌ای که جان ندارد، ‌حیوان حرام‌گوشت زنده را، ‌از این مرغ‌هایی که حرام‌گوشت هستند بگیرد بگذارد روی دوشش یا روی دستش بگیرد، ببینید! اگر عرفا این همراه دارد، ‌روی دوشش نشسته و او مسلط است، ‌در واقع او آمده روی دوشش آمده و می‌‌خواهد پرواز کند، یا این به دستش گرفته، ‌این مسلط بر او است که ظاهر این روایات این است یعنی بیش از این ظهور ندارد که این همراه دارد نه این‌که پرنده حرام گوشت آمد روی دوشش نشست اثناء‌ نماز. نه این همراه دارد. خب چه فرق می‌‌کند بین زنده و مرده؟ مگر در موی حیوان حرام گوشت اگر زنده باشد شما قائل به مانعیت نیستید؟ فرقی نمی‌کند اینجا. حالا خود حیوان زنده را در دستش نگه داشته. الصلاة فی کل شیء یعنی الصلاة ‌مع کل شیء ‌فاسد دیگه تا چه برسد به الصلاة مع نفس هذا الحیوان در حالی که زنده هست. فرقی نمی‌کند. حالا اگر ذبحش بکند، ‌بعد در دستش بگیرد چی؟ او مبطل نماز است اما وقتی زنده است مبطل نیست، خب این خلاف اطلاق این موثقه ابن بکیر هست.

[سؤال: ... جواب:] فرشی که رویش نماز می‌‌خوانیم اشکال ندارد. برای این‌که ظهور الصلاة فیه یعنی همراه داشتن که همراه مصلی باشد نه این‌که نزدیک مصلی باشد. شما ممکن است به دیواری که به او تکیه می‌‌دهید یا نزدیکش هستید این دیوار هم بخشیش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد این مهم نیست، ‌یا فرشی که رویش نماز می‌‌خوانی از اجزاء‌حیوان حرام گوشت باشد آن‌ها تاثیر ندارد. الصلاة معه این است که همراه داشته باشی و لو ساعت مچی که در جیبش گذاشتی دست نکردی که ملبوس باشد و این بندش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد. این اطلاق دلیل می‌‌گوید جایز نیست.

## مسأله 17: نماز در موی خز اشکال ندارد

مسأله 17‌: یستثنی مما لایؤکل الخز الخالص غیر المغشوش بوبر الارانب و الثعالب و کذا السنجاب.

صاحب عروه دو استثناء‌ ذکر کرده از مانعیت حیوان حرام گوشت: یکی خز خالص هست که مخلوط نیست به موی خرگوش و روباه. و دیگر سنجاب. بعد فرموده و اما السمور و القاقم و الفنک و الحواصل فلایجوز الصلاة فی اجزائها علی الاقوی. که بعدا بحث می‌‌کنیم.

اما استثناء ‌اول:‌ خز خالص. ظاهر صاحب عروه این است که مرادش از خز موی آن حیوان معروف به خز است و لذا گفته الغیر المغشوش بوبر الارانب. این نشان می‌‌دهد ایشان جلد آن حیوان معروف به خز را که معروف به این است که سگ دریایی است او را مستثنی نمی‌داند، ‌فقط موی و وبر او را مستثنی می‌‌داند چون گفت الخز الخالص الغیر المغشوش خب جلد خز که مغشوش نیست، ‌آنی که می‌‌تواند مغشوش باشد وبر خز است.

گرچه اصل مستثنی‌ بودن خز بخاطر نصوص و اجماع واضح است اما شبهه در تعیین معنای خز از بین چهار معنا می‌باشد: سگ دریایی، لباس از وبر یا جلد خز، هر حیوانی که پوست زیبایی دارد

اصل استثناء خز واضح است. هم مفتی‌به است هم مورد نصوص هست. مشکل این است که معنای خز چیه؟ خز معانی مختلفه‌ای برایش ذکر شده. به معنای ابریشم آمده. حالا یا ابریشم خالص که یقینا نماز در آن باطل است و یا ابریشم غیر خالص. لباس‌هایی که ابریشمی غیر خالص هست یعنی هم ابریشم در او بکار رفته هم غیر ابریشم، پشم. به این هم خز می‌‌گویند. پس تا حالا شد دو معنا: ابریشم خالص که یقینا نماز در آن باطل است و مد نظر نیست در این استثناء. دوم ابریشم غیر خالص که این هم ربطی به استثناء از ما لایؤکل لحمه ندارد. درست است که کرم ابریشم تولید ابریشم می‌‌کند و لکن به عنوان ما لایؤکل لحمه مطرح نیست چون کرم ابریشم ما لایؤکل لحمه نیست، ‌لحم معتدبه‌ ندارد. ولی بالاخره ابریشم اگر خالص باشد دلیل خاص داریم که لاتصل فی الحریر المحض ولی اگر غیر خالص باشد دلیل داریم که نماز در حریر غیر خالص، ابریشم غیر خالص جایز است بر مردان، بر زنان‌ که مشکلی نیست.

سومین معنای خز حیوانی است که معروف به خز است. حالا آن حیوان چیه؟ کلب بحری است؟ که از بعض روایات استفاده می‌‌شود. حالا یا مطلق کلب بحری، مطلق سگ دریایی یا یک صنفی از سگ دریایی یا نه، ‌اصلا خز ربطی به سگ دریایی ندارد، ‌یک حیوان آخری است. این هم معنای سومی است که باید بعدا بحث کنیم.

معنای چهارم این است که لباس متخذ از وبر خز نه خود این خز که حیوان است. خز یعنی الوبر المتخذ منه. این هم معنای چهارم.

معنای پنجم الثوب المتخذ من جلد الخز، ‌از پوست خز لباس تهیه کنند.

معنای آخر که به عنوان احتمال مطرح می‌‌شود این است که اصلا خز یک نوع خاصی نیست. خز اطلاق می‌‌شود بر مجموعه‌ای حیوانات که پوست زیبایی داشتند و این‌ها رو شکار می‌‌کردند برای استفاده از پوست‌شان. به این‌ها می‌‌گفتند خز. که این هم از بعض روایات ممکن است استفاده بشود.

و لذا مشکل ما در این بحث، بیشتر مشکل صغروی است که خز چیه؟

مرحوم علامه مجلسی فرموده ظاهرا اصطلاح زمان ائمه با زمان ما فرق کرده. در زمان ائمه از روایات استفاده می‌‌شده که خز حیوانی بود در دریا که لایعیش خارج الماء، ‌بیرون آب نمی‌توانست زندگی بکند. مثل ماهی. ولی این کلب بحری این‌جور نیست، ‌می‌آید بیرون آب، از گیاه‌های اطراف تغذی می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره یعیش، ‌زنده می‌‌ماند بیرون آب. شش دارد، ‌بیرون آب هم می‌آید. بله، استراحت‌گاهش آب است، ‌شاید برای لطیف شدن پوستش... می‌‌خواهم بگویم زندگی اصلیش در آب است ولی این‌جور نیست که بگوییم آبزی است. قورباغه آبزی است؟ نه، ‌دو زیست است دیگه. این هم یک چیزی است مثل قورباغه.

این‌ها چیزهایی است که ما هم باید اول روایات را بخوانیم هم بعد کلمات لغویین را مطرح کنیم و کلمات فقهاء را، ‌ببینیم چی از آن در می‌آید. البته بعضی کلماتی که در عبارت فقهاء ما پیدا کردیم با آنچه که الان رایج است یکی است. مثلا ابن ادریس می‌‌گوید و یسمی بالقُندس، الان هم شما اینترنت بزنید بنویسید قندس همین الکلب البحری می‌آید و عکسش هم می‌‌توانید ببینید آنجا.

بررسی روایات برای بدست آوردن معنای خز

حالا روایات را بخوانیم:

روایت اول موثقه معمر بن خلاد: نماز در خز اشکال ندارد

روایت اول موثقه معمر بن خلاد: قال سألت اباالحسن الرضا علیه السلام عن الصلاة فی الخز فقال صل فیه.

خیلی روایت خوبی است اما معنای خز چیه؟ خب قطعا خز در این روایت به معنای ابریشم خالص نیست چون نماز در او حرام است بر مردان.

[سؤال: ... جواب:] از مسلمات فقه است دیگه. وقتی یک چیزی مسلم بود که نماز در آن باطل است، وقتی می‌‌گوید عن الصلاة‌ فی الخز فقال صل فیه بگوییم شاید مراد همان نماز در ابریشم خالص است و امام به داعی جد نفرموده؟ نه، ‌وقتی قرینه واضحه است که نماز در ابریشم خالص جایز نیست این ظهور عرفی پیدا می‌‌کند در غیر آن.

این هم که بگوییم مراد خود آن حیوان است، این هم که محتمل نیست. چرا؟ برای این‌که آن وقت باید می‌‌گفت الصلاة فی وبر الخز، الصلاة فی جلد الخز نه الصلاة در خود خز. کسی در سگ دریایی که نماز نمی‌خواند که. یا در وبر آن نماز می‌‌خواند یا در پوست آن. حالا معانی محتمله‌اش چیه؟ یکی این‌که به معنای ابریشم غیر خالص باشد، ‌ابریشم مشوب به صوف و مانند آن. دو: مراد وبر خز باشد. سه: مراد جلد خز باشد.

مرحوم خوئی: ترک استفصال موجب انعقاد اطلاق در جواب امام است. با توجه به عدم اراده معنای حیوان و معنای جلد خز، متعین است معنای روایت در وبر خز و ابریشم غیر خالص

آقای خوئی فرموده خوب شد دیگه، امام ترک استفصال کرد، ‌امام نفرمود ما مرادک من الخز؟ بدون استفصال بدون طلب توضیح، امام یکجا جواب داد صل فیه. ترک استفصال موجب انعقاد اطلاق هست در جواب امام. مثل این‌که یک کسی بیاید بگوید آقا! رأیت زیدا، ‌خب زید معلوم نیست ‌زید عالم است یا زید جاهل، امام بفرماید اکرمه. خب می‌‌گوییم پس برای امام فرقی نمی‌کند چه زید عالم چه زید جاهل، اگر فرق می‌‌کرد امام توضیح می‌‌خواست. ‌ترک استفصال موجب انعقاد اطلاق در جواب است.

اشکال اول: ترک استفصال در جایی موجب انعقاد اطلاق در جواب است که اجمال فی حد نفسه داشته باشد نه اجمال لنا

به نظر ما این فرمایش آقای خوئی ناتمام است. چرا؟ برای این‌که ترک استفصال در جایی موجب انعقاد اطلاق در جواب هست که اجمال فی حد نفسه داشته باشد کلام نه اجمال لنا. اگر یک چیزی اجمال لنا دارد، ‌همان مثال سؤال از اکرام زید، ‌شاید برای مولی مجمل نبوده، در عرف مولی زید منصرف بوده به زید عالم، ‌بعد زید عالم پیر شد، ‌زید جاهل آمد معروف شد، دیگه الان می‌‌گویند که ما دو زید داریم. آن وقتی که این آقا سؤال کرد از اکرام زید اصلا انصراف داشت به زید مشهور و هو زید العالم. اگر این‌جوری بوده، احتمال این معنا را بدهیم، دیگه می‌‌شود اجمال لنا. امام که ملزم نیست که اجمال لکم را برطرف کند. امام باید مقصود سائل را متوجه بشوند و جواب بدهند طبق مقصود سائل. حالا بعدا مجمل می‌‌شود، این دیگه مشکل دیگران است نه مشکل امام. اینجا هم معلوم نیست خز در زمان امام هم مجمل بوده. و لذا نمی‌شود اطلاق‌گیری کرد.

اشکال دوم: عدم معهودیت استعمال خز در جلد خز ثابت نیست. همچنین استعمال خز در نفس حیوان در "الصلاة فی الخز" نمونه‌های متعددی نسبت به سایر حیوانات در روایات دارد

[سؤال: ... جواب:] سألته عن الصلاة فی الخز. مثلا می‌‌گویند سألت عن الصلاة فی الثعلب؟‌ نمی‌گویند. جلود الثعالب [می‌ گویند]. ... اشکالی که آقا مطرح می‌‌کنند این است، می‌‌فرمایند این‌که آقای خوئی فرمودند قطعا مراد خود حیوان نیست، یا مراد وبر حیوان است یا مراد ابریشم غیر خالص است یا مراد جلد حیوان است، بعد فرمود و لکن ما می‌‌گوییم جلد آن حیوان هم نیست چون استعمال خز در جلد الحیوان معهود نیست، ‌پس مردد می‌‌شود امر بین وبر الخز و ابریشم غیر خالص. آقا اشکال می‌‌کنند، ‌ظاهرا اشکال‌شان هم بد نیست، می‌‌فرمایند که درست است که مراد جدی از صلاة فی الخز صلاة در اجزاء خز است اما این دلیل نمی‌شود که ارید من الخز وبر آن حیوان معروف است. بعد هم بگویید که ولی فکر نکنید ارید من الخز جلد آن حیوان معروف است چون لم یعهد استعماله فی جلد آن حیوان. حالا غیر از این اشکال که این ثابت نیست که لم یعهد استعماله فی جلد آن حیوان معروف، اشکال آقا این است که خز به معنای همان حیوان معروف بیاید منتها قرینه داریم، ‌مثل و اسئل القریة چه جور یعنی و اسئل اهل القریة اینجا هم که می‌‌گوید الصلاة ‌فی الخز یعنی الصلاة ‌فی اجزاء الخز، ‌مثل روایاتی که داریم الصلاة فی الثعالب و الفنک و السنجاب در موثقه ابن بکیر بود و غیره من الوبِر.

[سؤال: ... جواب:] به خود جلد الثعلب می‌‌گفتند ثعلب، ‌روباه؟ یعنی می‌‌گفتند برویم روباه بخریم یعنی جلد روباه؟ خیلی بعید است. ... پوست خیلی زیبایی دارد. نه، ‌اتفاقا روایاتی را می‌‌خوانیم که اصلا متعارف همین بوده که از وبر او استفاده می‌‌کردند. بهر حال اشکال آقا بد نیست که می‌‌گویند در روایات دارد صل فی الفنک و السنجاب و اما السمور فلاتصل فیه قلت فالثعالب نصلی فیها؟ قال لا. و لو قرینه داریم مراد از صلات فی الثعالب یعنی صلات فی الثوب المتخذ من الثعالب اما این غیر از فرمایش آقای خوئی است که می‌‌فرمودند صلات فی الخز، ‌خز اصلا به معنای حیوان نیست، ‌خز به معنای وبر الحیوان المعروف است. نه، ‌خز به همان معنای حیوان می‌‌تواند باشد منتها مراد از صلات فی الخز که همان حیوان معروف است یعنی صلات فی اجزائه اعم از وبره و جلده. این اشکال، اشکال خوبی است.

[سؤال: ... جواب:] روایات زیاد است. تک تک این روایات را که خواندیم آن وقت یا شما دچار تحیر می‌‌شوید مثل مرحوم علامه مجلسی یا به یک نتیجه‌گیری روشنی می‌‌رسید ان شاء الله.

[سؤال: ... جواب:] حریر محض روایت می‌‌گوید لاتصل فی الحریر المحض یعنی حریر غیر محض اشکال ندارد.

روایت دوم صحیحه حلبی: امام در لباس خز هم عبادت می‌کرد

روایت دوم صحیحه حلبی: قال سألت عن لبس الخز فقال لابأس به ان علی بن الحسین علیه السلام کان یلبس الکساء الخز فی الشتاء (عبای از خز می‌‌پوشید حضرت) فاذا جاء الصیف باعه و تصدق بثمنه و کان یقول انی لاستحیی من ربی ان آکل ثمن ثوب قد عبدت الله فیه. حضرت می‌‌فروخت و وقتی می‌‌فروخت از پولش استفاده شخصی نمی‌کرد، می‌‌فروخت و پولش را صدقه می‌‌داد و می‌‌فرمود من از خدا خجالت می‌‌کشم لباسی را که در او عبادت خدا کردم بفروشم و از پولش استفاده شخصی کنم، ‌نه می‌‌فروشم و پولش را صدقه می‌‌دهم.

مرحوم خوئی: مورد روایت نماز در خز است چون اظهر مصادیق عبادت نماز است

و مورد الروایة الصلاة‌ فی الخز. مورد این روایت آقای خوئی فرموده که و لو تصریح نشده به لبس الخز فی الصلاة اما موردش لبس خز فی الصلاة است. چرا؟‌ برای این‌که دارد قد عبدت الله فیه، ‌اظهر مصادیق عبادت نماز است. پس این‌که بعضی‌ها گفتند آقا! معلوم نیست که در نماز حضرت این را استفاده می‌‌کرده، ‌قد عبدت الله فیه یعنی در این لباس عبادت خدا را کردم، ‌دعا کردم، ‌روزه گرفتم، حتما باید نماز خوانده باشد در این لباس تا بشود عبدت الله فیه. صوم عبادت نیست؟ ذکر خدا عبادت نیست؟ ولی انصافا این اشکال وارد نیست. قد عبدت الله فیه مخصوصا امام سجاد علیه السلام که کثیر الصلاة بوده طبق معروف که از روایات استفاده می‌‌شود که خیلی نماز می‌‌خوانده، نه فقط کثیر الدعاء باشد، ‌کثیر الصلاة‌ هم بوده، این قد عبدت الله ظاهرش قد صلیت فیه. و لذا این ظهور دارد در جواز نماز در خز.

با توجه به این‌که امام سجاد علیه السلام سرمایی بودند، مراد از خز ابریشم نیست

حالا این خز چیه؟ گفته می‌‌شود که این خز مسلم ابریشم نیست و لو ابریشم غیر خالص که جایز است. چرا؟ برای این‌که امام سجاد علیه السلام کان رجلا صردا، سرمایی بود حضرت، مدینه هم زمستانش سرد می‌‌شود، ‌مثل مکه نیست. حضرت سرمایی بود، در آن روایت بود که و لو سندش ضعیف بود و کان لایدفئه فراء‌ الحجاز. آن وقت ابریشم غیر خالص که یک لباس نرمی هست، ‌اصلا خیلی گرم نمی‌کند. ‌این معلوم می‌‌شود که مراد همین وبر خز معروف است، ‌وبر سگ آبی بوده یا جلد سگ آبی.

[سؤال: ... جواب:] حضرت وقتی تابستان می‌‌شد می‌‌فروختند دیگه. ... احتمال جعلش که نیست. بالاخره روایت داشت امام سرمایی بودند. ... غلبه با آن صوف که نبوده. بالاخره اصلش حریر بوده، مخلوط می‌‌کردند او را با صوف تا حریر محض نشود و الا اصلش حریر است. نگفتند صوف مشوب به حریر، ‌گفتند حریر مشوب به صوف یعنی اصلش حریر بوده. یک وقت قاطی شیر آب می‌‌کنی، ‌یک وقت قاطی آب شیر می‌‌کنی، ‌این‌ها فرق می‌‌کند. شیر مخلوط با آب، ‌اصل شیر است آب قاطیش می‌‌کنی. این هم حریر مشوب به صوف اصلش حریر است صوف قاطیش می‌‌کنی. چون اصلش حریر است، ‌حریر بارد است، حریر خیلی گرم نمی‌کند.

این مطلب بدی نیست که تذکر داده شده، ‌بعضی‌ها ملتفتش شدند که این روایت قرینه دارد مراد از خز یا وبر آن حیوان معروف است یا جلد آن حیوان معروف.

روایت سوم: صحیحه سعد بن سعد: ما وبر خز می‌پوشیم و چون وبر خز حلال است پس جلد خز هم حلال است

روایت سوم صحیحه سعد بن سعد عن الرضا علیه السلام قال سألته عن جلود الخز فقال هُوذا یا هوَ ذا (بعد معنایش را می‌‌گوییم)‌ نحن نلبس فقلت ذاک الوبر (سعد بن سعد می‌‌گوید یابن رسول الله! ذاک الوبر، اینی که شما می‌‌پوشید که وبر است) فقال علیه السلام اذا حل وبره حل جلده، اگر بناء باشد که این وبر ما لایؤکل لحمه مشکل ایجاد نکند، خب جلدش هم مشکل ایجاد نمی‌کند چون تلازم هست بین حرمت وبر ما لایؤکل لحمه و حرمت جلد آن.

[سؤال: ... جواب:] ذاک الوبر یعنی اینی که شما می‌‌پوشید وبر خز است، من سؤالم از جلد خز بود. امام در روایت فرمود بابا وقتی که وبر خز جایز شد یعنی این ما لایؤکل لحمه مستثنی است، ‌اذا حل وبره حل جلده.

اشکال: منحصر نیست فرض سؤال در مورد نماز؛ شاید شبهه راوی در حرمت لبس حرام‌گوشت بوده

این از کجا روایت فهماند که در نماز حضرت پوشیده بود؟ شاید سؤال از لبس فی غیر حال الصلاة‌است که آیا جایز است ما جلد الخز را بپوشیم؟ حالا یا شبهه این است که جلد ما لایؤکل لحمه پوشیدنش در غیر نماز هم اشکال دارد یا حالا اگر انجمن حمایت از حیوانات باشند می‌‌گویند چه گناهی کرده این خز.

یک آقایی می‌‌گفت که یک زن و شوهری با قیافه غیر دینی آمدند کفش بخرند، ‌گفتند که آقا! چرم حیوانی نباشد. گفتم آقا! شبهه ندارد، ‌این چرم حیوانی مذکی است. گفتند ما که کاری به این کارها نداریم، ‌ما انجمن حمایت از حیوانات هستیم.

حالا این روایت شبهه این بوده که مانعیت ما لایؤکل لحمه فقط نیست، حتی حرمت لبس هم هست.

صاحب جواهر: "هُوذا" در روایت به معنای "همی" در فارسی است که معنای استمرار دارد، بنابراین جواب امام فرض نماز را هم می‌گیرد. بله،‌ مشکل روایت مشخص نبودن معنای خز است

در جواهر گفته نه. هُوذا، البته ایشان می‌‌گوید هَوذا، به فتح هاء و سکون واو. می‌‌گوید فکر نکنید هو ذا است یعنی ضمیر و اسم اشاره است، ‌نه‌، هوذا یک کلمه است. این را بعضی‌ها گفتند، ظاهرا صاحب جواهر هم می‌‌خواهد اجمالا تایید کند. گفتند هوذا مرادف فارسیش همی هست. همی یعنی همواره. آن شاعر هم می‌‌گویند همی گویم و گفته‌ام بارها. همی یعنی همواره. می‌‌گوید این زیاد استعمال می‌‌شود در اشعار. پس همواره خب معنایش این است که ما مستمرا داریم این را می‌‌پوشیم، یعنی در نماز هم می‌‌پوشیم، همواره ما این را می‌‌پوشیم. معنایش این است که در نماز هم در نمی‌آوریم. پس این‌جور نیست که بگوییم از حکم تکلیفی لبس خز سؤال می‌‌کند. این روایت هم دلیل می‌‌شود بر جواز لبس وبر خز هم دلیل می‌‌شود بر جواز لبس جلد خز.

منتها مشکلش این است که خز در این روایت روشن بیان نشده که چیه. آیا همان سگ دریایی است یا یک حیوان دیگری است؟ چون در این روایت گفت لایعیش خارج الماء، علامه مجلسی می‌‌گوید سگ دریایی که یعیش خارج الماء. این خزی که الان معروف است که همان سگ دریایی است یعیش خارج الماء. پس چی بوده آن حیوانی که زمان ائمه به او می‌‌گفتند خز که می‌‌گفتند لایعیش خارج الماء روشن نیست.

اشکال اول: این‌که "هوذا" کلمه مفرده باشد، شاهدی از لغت ندارد

راجع به این هوذا که ایشان می‌‌گوید کلمه مفرده است در لغت چیزی نیامده. واقعا احتمال دارد که هو ذا باشد یعنی جمله‌ای باشد مرکب از ضمیر و اسم اشاره. و مقصود این باشد که می‌‌بینی دیگه، ‌هو ذا، ‌یعنی این خز همین است. کانه گفته می‌‌بینی دیگه، ‌نحن نلبسه. می‌‌بینی دیگه ما پوشیدیم. بعد هم گفت ذاک الوبر، این چیزی که پوشیدید وبر است من از جلد الخز سؤال می‌‌کنم. پس هو ذا شاید مرکب باشد، معنایش این است که الخز هو هذا.

[سؤال: ... جواب:] جلد الخز هو هذا. هو هذا یعن الخز هو هذا، ‌این وبرش است.

محتمل است راوی اشتباه کرده است در تشخیص نوع لباس حضرت و حضرت ضرورتی نداشت که او را متوجه اشتباهش کند

[سؤال: ... جواب:] اشکال شما مشترک است. هوذا، ‌نحن نلبس، ‌خب نحن نلبس جلد الخز؟ پس چرا او گفت ذاک الوبر؟ یک احتمال این است که حضرت واقعا نخواست جواب جزئی از او بدهد که او فکر کرد هذا الوبر در حالی که امام اول فرمود که هو ذا، نحن نلبس یعنی همینی که شما گفتید جلود الخز، ‌همین لباس من جلد الخز است. او اشتباه کرد که گفت ذاک الوبر. حالا امام هم نخواست بگوید نخیر، این وبر نیست، جلد الخز است. این احتمالش هست که حضرت نخواست بحث کند با او که لباسی که من پوشیدم جلد الخز است، تو فکر می‌‌کنی وبر الخز است. مقابله که نمی‌کردند، حضرت حکم شرعی می‌‌خواهند بیان کنند. می‌‌فرماید اذا حل وبره حل جلده. پس یک احتمال این است که امام رضا علیه السلام واقعا جلد الخز پوشیده بود و ممکن است بخاطر این‌که وبرش هم رویش هست، طرف به اشتباه بیفتد، فکر کند این وبر الخز است. یا دقیق نگاه نکرد، ‌اشتباه کرد راوی. این یک احتمال که هوذا یا هو ذا نحن نلبس چون ظاهرش این است که نحن نلبس جلد الخز. یک احتمال دیگر این است که حضرت می‌‌خواهد بفرماید نحن نلبس اجزاء الخز را، ‌حالا تو از جلد خز سؤال می‌‌کنی ما از نوع دیگرش که وبر الخز است می‌‌پوشیم.

اشکال دوم: "هوذا" در روایات معلوم نیست کلمه مفرده باشد

در استعمالات دیگر ما پیدا کردیم که هوذا بکار رفته. مثلا یک کسی از امام سؤال کرد که می‌‌شود تمر را فروخت به کسی که می‌‌دانیم آن را تبدیل به خمر می‌‌کند؟ در روایت دارد هوذا یا هو ذا، نحن نبیع تمرنا ممن نعلم انه یصنعه خمرا. اشکالی ندارد، ‌ما هم همین کار را می‌‌کنیم. آیا هوذا به قول آن آقایی که صاحب جواهر نقل می‌‌کند یعنی همی، ‌همواره؟‌ یا نه، هوذا یعنی این است، مطلب این است، هوذا، همینطوره، این است. نحن نبیع تمرنا ممن نعلم انه یصنعه خمرا. یا در روایت دیگر دارد هوذا یا هو ذا الناس یصیبون ارزاقهم و معیشتهم. این‌ها به معنای همواره باشد یا به معنای همینطوره باشد، خیلی واضح نیست.

اشکال سوم: بر فرض "هوذا" به معنای استمرار باشد، دلالت بر استمراری که شامل حال نماز باشد، نمی‌کند. ضمن این‌که اگر سؤال ناظر به حکم تکلیفی باشد، دیگر ارتباطی به مقام ندارد

شبهه‌ای که هست این است که آقا! شمای صاحب جواهر قرینه‌تان چی شد بر این‌که این روایت موردش لبس فی الصلاة است. از کجا؟ شما گفتید هوذا یعنی لایزال نلبسه، این‌جور گفتید دیگه، ‌این قرینه می‌‌شود که پس لایزال مستمرا در نماز هم می‌‌پوشیم. اولا روش نشد که هوذا به معنای استمرار باشد. ثانیا، ‌به معنای استمرار باشد، حالا مگه اشکال دارد استمرار در غیر نماز؟ ما همواره می‌‌پوشیم لباس متخذ از خذ را.

اما اگر سؤال از حکم تکلیفی باشد، ‌ناظر به حکم وضعی مبطلیت لبس آن در نماز نیست. مثل این‌که از شما بپرسند آقا! آدم مدام محاسنش را بخاراند چی جور است؟‌ بگویند چه عیب است، ‌این معنایش این است که پس مبطل نماز هم نیست‌؟ آدم مدام بخندد چه جور است؟ بگویند خوب است، ‌خنده تسکین درد است، وسط نماز هم مدام می‌‌خندد، می‌‌گوید سؤال کردم خنده اشکال دارد گفتند نه مؤمن خوب است همواره بخندد. همواره بخندد یعنی در نماز هم بخندد. اطلاق ندارد، ‌حکم تکلیفی چه ربطی به حکم وضعی دارد.

این شبهه باقی ماند. این شبهه را تامل بفرمایید. لباس هم همین‌جور است. اگر می‌‌دانسته که در نماز نباید می‌‌پوشیده اجزاء ما لایؤکل لحمه، سؤال از این بوده که آیا در غیر نماز حرام تکلیفی نیست پوشیدن آن، ‌امام بفرمایند نه اشکال ندارد ما هم پوشیدیم. این ظهوری در نفی مانعیت لبس آن فی الصلاة ندارد.

تامل بفرمایید جواب این اشکال ان شاء الله فردا.